

آیا برای ایده خداپرستی جان‌شینی وجود دارد؟

در شماره ۹، قسمتی از مقاله‌ای را که «دیوید رافیل کلین» درباره عقاید و اخلاق اروپائیان، تحت عنوان فوق، برشته تحریر کشیده بود، مطالعه کردیم.

خلاصه آن قسمت این است: مردم غرب، در حال حاضر، پایبند اخلاقی هستند که نسبی محض بوده، هیچ ریشه مذهبی ندارد، فقط بر اساس «نیاز» مندیهای اجتماعی «یک سلسله قوانین و مقررات، بوجود می‌آید و مردم موظفند که این قوانین را به مرحله اجرا درآورند و اخلاقاً وظیفه‌ای جز این ندارند، اخلاق نسبی بمقتضای محیط و زمان و مکان، دستخوش تحول میشود و وجدان اخلاقی که معمولاً در میان مردم وجود دارد، اثر معتقدات دینی گذشتگان است و در حقیقت، غرب، بدون اینکه به مسیحیت، معتقد و مؤمن باشد اخلاق مسیحیت را اجرا می‌کند و در آن غوطه و راست، اکنون دنباله سخن...

* * *

سیمای غرب

در حال حاضر، هیچ عمل زشتی را نمی‌توان بطور منطقی محکوم شناخت، مگر اینکه قانون، عملی را محکوم شناسد و زشتی آن را مورد تایید قرار دهد درباره جرمهایی کوچکتر (۱)، نظیر: فریب، اختلاس، زنا، بئف، زنا، معمولی، انحراف جنسی و سقط جنین، جز در چهارچوب مقررات قانونی، حکمی نمی‌توان صادر کرد، آری دنیا، دنیای قانون است نه اخلاق! بموجب قوانینی که امروز، در دنیای غرب بره‌سند حکمروایی قرار دارند،

(۱) منظور، مقایسه این جرمها با قتل نفس است

هیچ عملی را نمی‌توان مورد تنفر و اعتراض قرارداد ، مگر اینکه خود قانون ، در اینباره ، فریاد تنفر و اعتراض بلند کرده باشد . در برخی از ممالک غربی به خاطر تغییر نظرها و تمایلات و رغبتها ، قوانین مربوط به انحراف جنسی ، زنا و سقط جنین را لغو یا معلق ساخته‌اند .

بدین ترتیب ، مردم غرب ، بنای اخلاقی و اجتماعی نیاکان خود را ترک کردند ، برای اینکه در بنای نوینی که خود ساخته‌اند ، زندگی کنند ، ولی با پشت سر گذاشتن بنای قدیمی و روی آوردن به بنای نوین ، آیا برای استقبال مخاطراتی که در این رهگذر ، گریبانگیرشان می‌شد ، بلوغ کافی یافته بودند یا نه؟ ! آنان استانداردهای اساسی زندگی را متلاشی کردند ، از یکسو نسبت به اصل درستی و نیکوکاری بشر ، دچار سوء ظن شدند ، سوء ظنی که آنها را به سختی رنجور می‌سازد و نمیتوانند راه علاجی برای آن پیدا کنند ، از سوی دیگر اعتقاد به اینکه : خوشی و لذت اساس خوبی است ، مردود می‌شناسند ولی هیچ فلسفه و مبنائی برای اثبات این مدعا ندارند! (زیرا در زندگی نوین ، با طرح اساس اخلاق نسبی راهی برای اثبات یا رد اینگونه مطالب ، باقی نمی‌ماند) .

علاوه بر این هم اکنون ، چنان ترس و وحشتی گریبانگیر مردم غرب شده است که بکلی آنها را از آسایش و اطمینان خاطر محروم و به سختی گیج و حیران ساخته است ، طغیان نسل نوظهور غرب ، مسأله ساده‌ای نیست جوانان غربی ، با کمال گستاخی در برابر نسل کهن علم طغیان برافراشته و همه چیز را بیادانتقاد و استهزا گرفته‌اند .

پدران و مادران غربی ، دچار وضعی بحرانی و دشوار شده‌اند ! از یکطرف آنان هنوز نسبت بخداوند و کيفرها و پادشاهایش ایمان دارند و از طرف دیگر جوانان و کودکان غربی ، در دنیایی رشد می‌کنند که بطور کلی از خدا بیزار است و کمترین عقیده یا ایمانی نسبت به آفریدگار جهان در قلب آنها وجود ندارد ، این تناقض آشکار ، میان نسلی که در شرف انقراض و تقریباً حاکم بر مقدرات اجتماع است و نسلی که کم‌کم جای نسل کهن را اشغال می‌کند و می‌باید از هر حیث وارث نسل کهن باشد ، قابل تحمل نیست ، پدران و مادران ، در مقابل فرزندان خود چه عکس‌العملی نشان می‌دهند؟! نسل جوان ، نمی‌تواند صرفاً تماشاچی اعمال دیگران باشد در یک جامعه غیر مذهبی تحت تأثیر اعمال و رفتار و اخلاق و عقاید دیگران قرار بگیرد ، بالعکس ناگزیر است ارزشها و طرز تفکر و بینش آنها را جذب نماید .

در ضمن ، پدران و مادران غیر مذهبی و کسانی که به رعایت تشریفات مذهبی پایبند هستند هیچ راهی برای اینکه فرزندان خود را از لحاظ تربیتی تحت تأثیر قرار دهند ندارند ، اینان ، فضایی را که از لحاظ ایمان ، دچار خلاء شده است برسمیت ، می‌شناسند ، در نتیجه به سختی میتوانند

شکل بیهوده‌ای که زندگی کنونی آنها - زندگی که یکپای آن دروادی پرسنگلاخ مادیگری و یکپای دیگر آن دروادی اخلاقیاتی که از لحاظ ارزش دمه شده است ، قرارداد ۱ - پیدا کرده است ، سرمشق زندگی نسل جوان قرار دهند ، آنها چگونه می‌توانند بفرزندانشان خود، درس نیکوکاری بدهند ، حال آن که پیش آنها نیکی مفهومی ندارد و مورد قبول نیست ؟!

وضع دشوار و خطرناک پدران و مادران غربی !

حتی این پدران و مادران در وضعی بدتر قرار دارند . یکی از معماها و سؤالاتی که بشر قرن‌هاست برای یافتن پاسخ آن، سر بگریبان تفکر، فرو برده است ، معمای « هستی انسان » است ، انسان از خود می‌پرسد : « چرا قدم بعرصه هستی گذاردم ؟ فلسفه زندگی انسان چیست ؟ » ادیان آسمانی پاسخ این سؤال را از قرنها پیش داده‌اند و معتقدین ادیان ، گرفتار کلافه سردرگم معمای هستی انسان نیستند. متأسفانه ، پدران و مادران غربی ، بر اساس طرز تفکر خود ناچارند به جوانان بگویند : زندگی انسان بی‌معنی است ! هدف و فلسفه‌ای ندارد ! در این صورت چگونه می‌توانند به آنها توصیه کنند که با مصرف مواد مخدر، حیات خود را بخطر نیفکنند و از کاری که نتیجه آن انتحار حتمی است ، خودداری نمایند ؟! بر اساس چنین طرز تفکری، حیات انسان ارزشی ندارد، نه برای خودش و نه برای دیگران ! و اگر جوانی زنده میماند و برای بقای خود کوشش میکند، نه بخاطر این است که از نظر طرز تفکر برای حیات انسان ارزشی قائل است بلکه بخاطر دلایلی است که صرفاً جنبه شخصی دارد !

یک گفتگو با جوانان سرکش و متمرد ، حقیقتی ناگوار را روشن می‌سازد ، اگر از آنها سؤال کنید که چرا با اقدام به برخی از کارها، نسل کهن را بر سرخشم می‌آورند . و در نتیجه بعنوان افرادی بداخلاق ، تباه کننده خویش و غیر مسئول ، شناخته میشوند ؟! پاسخی که بشما می‌دهند این است که : « چرا چنین نباشیم ؟ ».

سعی کنید به این « چرا ... ؟! » پاسخ بگوئید ، ولی باید متوجه باشید که اگر وضع شما طوری است که تدریجاً زندگی مذهبی قدیم را پشت سر گذاشته و بسوی زندگی مادی امروز روی آورده‌اید و در عین حال سعی کرده‌اید که هر دو جنبه زندگی را حفظ کنید و رفتارتان بر اساس اخلاقیات قدیم باشد ، بدون اینکه ایمان و اعتقاد قدیم را حفظ کرده باشید جوابی ندارید ، رویهمرفته ، شما پاسخ آن « چرا .. ؟! » را نمی‌توانید بگوئید ، زیرا پاسخ آن نیازمند ایمان است که شالوده و اساس زندگی قدیم بود و شما این ایمان را با توجه به جنبه‌های عملی آن ، از دست داده‌اید ، اکنون احساس می‌شود که پدران و مادران درقبال رفتار غیر قابل تحمل جوانان و سهل انگاریهای پی گیر کودکان خود مقصرند ، شالوده این

تقصیر، در همین جا پی ریزی شده است .

در جستجوی پناهگاهی مطمئن

« چرا...؟! » جوانان یاغی و سرکش ، لااقل ، دو معنی دارد یکی اینکه : « چه عاملی می تواند جلومارا بگیرد ؟ » دیگر آن که : میخواهند بگویند : « شما که با رفتار ما مخالفید و آن را نکوهش می کنید ، برای منطقی نشان دادن مخالفت و نکوهش خود دلیلی ارائه دهید که قابل قبول باشد » آنها در حقیقت ، بچنین دلیلی نیازمند هستند و مشتاقند که بان دست پیدا کنند ، ولی محیط اجتماعی و طرز تفکر غربی ، آنها را از این کسه بتوان به چیزی ایمان آورد ، مأیوس ساخته است ، جوان غربی پناهگاهی ندارد ، برای یافتن يك پناهگاه مطمئن بهمه جاروی آورده و معتقد میشود که باید بایک جهش انقلابی جامعه ای نوین پی ریزی کرد !

برای ریشه کن کردن بدبختیها اصلاحات اساسی لازم است ! خوشی و لذت ، اساس نیکی است . همه چیز را باید مورد انکار و مخالفت قرارداد ! خلاصه این که « ایسم » ها و مسلکهای مختلف را برای بدست آوردن يك پناهگاه انتخاب کرده و می کند ، تنها از مسلك والدین ، روی گردان است . زیرا این یکی را بدون آزمایش ، نادرست و دور از شهادت می داند !

اوهنوز ایمانی که برایش پایگاه مطمئنی باشد ، نیافته است ، تجربه علم ، این است که : تمدن ، بطور اخلاقی بر هیچ پایه محکمی مبتنی نیست ، پیشرفت با کارهایی است که توأم با تظاهر و ریاکاری باشد و هیچ چیزی وجود ندارد که بزندگی معنی دهد . جوان غربی در برابر چنین محیطی دلسرد و ناتوان شده است ، برای او هیچ چیز قابل اطمینانی وجود ندارد ، اگر کلمه ای بجویم که واکنش هیجان آمیز جوان غربی را در برابر جامعه ای که اصول اخلاقی را زیر پا گذاشته است ، توصیف کند ، کلمه : « تنفر و انزجار » است .

مردم غرب ، با پشت سر گذاشتن عقاید دینی ، خود را در لجنزار مادگیری سرنگون کرده اند . گذشته از آنچه ذکر شد ، این کار نتایج دیگری هم در برداشت : آنان در حالی که خود را از « بیم جهنم » آزاد کردند ، امید حیات بخش خود را نسبت به بهشت نیز از دست دادند .

بعقیده آنها آهنگ زندگی ، خموشی مرگ ، بدنبال دارد ، و مرگ ، پایان ترانه خشک و بی روح زندگی است . نیاکان آنها بطور مخوفی در انتظار حیات جاودانی بودند ، اکنون خود آنها هنوز هم امیدوارند که « حیات جاودانی » خالی از واقعیت

نباشد و سرانجام، ممکن است از طریق این مطلب، ثابت شود ولی نسل نوحاسته، بطور کلی از اینک: «رشته حیات» گسسته نشود و «سردراز» داشته باشد، مایوس است، تنها امید او این است که بر مبنای ظاهر مادی و بی فروغ جهان، چیزهایی بدست آورد یا کشف کند!

آیا بعقیده آنها که کودکان، از آمیزش پدرها و مادرها متولد می شوند، تصادف بیولوژیکی است که آنها را بهستی می آورد و در این توالد و تناسل، هیچ نقشه آسمانی و دست غیبی دخیل نیست؟! آیا يك امر - صرفاً - تصادفی، به پدر و مادر، عنوان و افتخار و مقامی می بخشد و برای فرزندان، وظیفه احترام و فرمانبرداری ایجاد می کند؟! معلم، بیشتر از شاگردان خود چیزی می داند و از حقایق بیشتری آگاه است، آیا این مزیت که بر طبق این طرز تفکر، از عوامل و بالاخره تصادفات مادی ناشی می شود، به معلم، برتری و والایی مقام، می بخشد؟! در جامعه هایی نظیر: کمونیست، فاشیست، سوسیالیست و ... ایده این که: انسان، اخلاقاً، فقط مسئول خویش است، خارج از ساختمان آنها قرار گرفته از طرف دیگر جامعه های قدیمی تر در حال فرو ریختن و تغییر ماهیت هستند، یا اینکه سعی می کنند نامها و فرمها را حفظ نمایند، در جامعه هایی نوین، در زمینه حمایت از دولت، نطفه یکنوع اخلاق بسته شده است ولی این هم قابل دوام نیست. هم اکنون هیپی ها، لنینگراد، مسکو و پراگ را بستوه آورده اند و از روی پرده های رنگارنگ فرمهای مختلف اجتماعی، فریاد اعتراض، نسبت به بی معنی بودن زندگی بگوش می رسد.

شاید هنگامی که انسان، دیگر برای تامین غذای کافی و نجات از حوادث طبیعی، احتیاجی بگوش در برابر خداوند نداشته باشد ناچار دست از نیایش و کرنش بردارد و خود را از این قید آزاد گرداند. در حال حاضر، قسمت عمده ای از احتیاجات مادی بشر، تامین شده است بموازات تامین حوائج مادی بنظر می رسد که انسانها بمرحله ای روی آورده اند که جوامع غربی خود را در آن مرحله می یابند! (۱)

اکنون، سؤالاتی باقی میماند، کسی که درباره چشم يك مگس، مکانیک حرکت

۱- هرگاه نیایش انسان، از ترس فقر و حوادث فرساینده طبیعت باشد، بدون تردید با برطرف شدن عامل ترس، بدست فراموشی سپرده میشود ولی هرگاه این نیایش، بر اساس میل فطری و نیاز مندیهای طبیعی و واقع بینی انسان باشد، هرگز ترك نخواهد شد بلکه در صورت نبودن ترس، با خاطری آرامتر انجام می پذیرد از اینروست که بهترین عبادتهای دینی آن است که بطمع مزد یا ترس از فقر و بلا و کیفر، صورت نگیرد، آری:

توبندگی چو گدایان بشرط مزد ممکن
که خواجه خود روش بنده پروری داند.

انگشت انسان، نقش و نگار بالهای پروانه، ساخت حیرت‌انگیز اشیای گوناگون و بی‌شمار از اتمهایی که فقط اختلافشان ناشی از ترتیب حاصل و تعداد الکترون‌ها و پروتون‌هاست، بیندیشد و معتقد باشد که: « این همه نقش عجب بردردیوار وجود! » زایدی تصادف کورو کراست، به معجزه‌های معتقد است که از معجزات کتب مقدس، حیرت‌انگیز تر و عجیب تر است!

اگر انسان را با کارها و آرزوهایش، خود آگاهی و غیر آگاهی، عواطف و اخلاقش و توانایی بی‌کراش برای تصویر هر گونه ایده با عظمتی، مورد ملاحظه قرار دهیم و این مخلوق عجیب را بعنوان نمونه‌ای از موجودات زنده‌ای که بیشتر از سایرین از نردبان تکامل بالا رفته است! در نظر آوریم، سؤالاتی برای ما ردیف میشوند که از جوابهایی که ممکن است به آنها داد، خیلی عمیق تر و دقیق تر خواهند بود!

آیا برای مغز پیچیده و حیرت‌انگیز انسان، فایده‌ای عجیب تر از تضمین بقای نوع، پیدا نمی‌شود؟! آیا نمی‌توانیم در قدرتهای مغزی انسان وظیفه‌ای بزرگ تر و با اهمیت تر از حفظ نفس بیابیم؟!

اگر همه افراد نوع، برای حفظ خویشین در کوشش و تلاشند، کدامیک از مواد بیجان که در کرکس مغزی بکار گرفته‌اند، این اسرار عجیب را خلق می‌کند؟! اگر جهان متناهی است و در ورای آن «عالم بی‌منتهائی» نیست پس در آن سوی چه خبر است؟! پیش از پیدایش آن چه بود؟! اگر جهان جاودانی و نامحدود است، آیا نباید پذیریم که فهم آن ورای قدرت ماست و سؤالاتی ردیف میشوند که برای همیشه بلا جواب می‌مانند. ۱۴.

از سؤالات فوق بگذریم... حتی سؤالات اطفال دبستانی هم بر اساس این طرز تفکر قابل پاسخ نیستند، ما متریالیسم ما بسیار کم عمق، و بروی فرضیاتی پرسرو صدا بنا شده است، بطوری که به سختی میتوان ارزشی بالاتر از حدس و گمان، برای آن تصور کرد، آری حدس و گمان! آنهم حدس و گمانی ذلت بار، بی‌مزه و تنفر آور! حدس و گمانی ناقص و در صغرا و کبرای خود مغرور و متکبر و انعطاف ناپذیر! بنابراین، متریالیسم با همه بدبختیها که برای بشریت ببار آورده است شایسته جانشینی «ایده خدا پرستی» نیست با طرد متریالیسم از کاندیداتوری جانشینی «ایده خدا پرستی» آنهاست که دشمن سرسخت آن هستند باید بکشند تا جانشینی بهتر از متریالیسم برای آن پیدا کنند ولی هیئات!